

هژمونی تمدنی غرب و ظرفیت‌های گفتمان انقلاب اسلامی برای جهان اسلام

محمدهادی مدنی^۱

چکیده

جهان اسلام در دوره مدرن در برابر تمدن غرب به قهقرا رفته و در موضع انفعال قرار گرفته است. این وضعیت به دلیل ماهیت چندبعدی و ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌اش، بحران تمدنی نامیده شده است. از سوی دیگر، در دوره معاصر در سطح فردی و اجتماعی، تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زیادی برای برون‌رفت از این بحران تمدنی صورت گرفته است. یکی از این تلاش‌ها شکل‌گیری و تدوین گفتمان انقلاب اسلامی است که نماد جنبه نظری انقلاب اسلامی در ایران بوده و به‌عنوان یک پروژه تمدنی قابل طرح است. بنابراین، این پرسش که گفتمان انقلاب اسلامی برای رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب، دارای چه ظرفیت‌هایی است، اهمیت پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی از آنجا که حاوی مؤلفه‌هایی چون معنویت، آزادی‌خواهی و عدالت است، با دیالکتیک نظر و عمل و بازتولید خود در این فرایند، می‌تواند راه‌حلی واقع‌بینانه برای رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب ارائه دهد. مقاله حاضر اکتشاف امکانات نهفته در گفتمان انقلاب اسلامی برای جهان اسلام و نحوه تحقق آن را هدف خود ساخته، این موضوع را با استفاده از چارچوب مفهومی هژمونی و به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه که در صورت تحقق گفتمان انقلاب اسلامی در ایران به‌عنوان یک مدل عینی، امکان الهام‌بخشی آن به جهان اسلام وجود دارد، دست یافته است.

واژگان کلیدی: تمدن غرب، هژمونی، جهان اسلام، گفتمان انقلاب اسلامی، ظرفیت‌ها.

۱. پژوهشگر همکار پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی ﷺ، قم.

۱- مقدمه

جهان اسلام به موازات قدرت گرفتن تمدن مدرن در جغرافیای غرب و همچنین با تأثیر مشکلات درون خود، به تدریج وارد بحران تمدنی شده است. بحران و وضعیت نامطلوب در جهان اسلام به دلیل ماهیت چندبعدی و ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن، به عنوان بحران تمدنی نامیده شده است. این بحران در دوره معاصر، به ویژه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، با شکست بزرگی در برابر تمدن غرب، به مرحله جدیدی انتقال یافته است. اگرچه متفکران مسلمان در زمینه علل این بحران تمدنی و راه‌های برون‌رفت از آن، تلاش‌های فرهنگی و فکری فراوانی انجام داده‌اند و جنبش‌های اسلامی در کشورهای اسلامی سعی در تولید پروژه‌های سیاسی برای عبور از این بحران تمدنی داشته‌اند؛ اما بحران تمدنی مذکور، با ورود به مراحل مختلف ادامه یافته است.

جهان اسلام پس از پشت سر گذاشتن دوره‌های مختلف در روابط خود با غرب در قرن اخیر، امروز به عنوان واحدهای دولت-ملت در دوران پس از جنگ سرد و تحت تأثیر فضای جهانی شدن، سعی در حفظ موجودیت خود دارد. فرصت‌ها و تهدیدهایی که دوره جدید برای جهان اسلام به همراه خواهد داشت، به تدریج آشکار می‌شود. این در حالی است که در مقابل تمدن سرمایه‌داری-لیبرال که با فروپاشی بلوک شرق به تنهایی به هویت غرب تبدیل شده است، بحران تمدنی کشورها و جوامع اسلامی نیز عمق بیشتری یافته است. در این فضایی که نظریه برخورد تمدن‌ها، تز پایان ایدئولوژی‌ها و پیروزی نهایی لیبرالیسم مطرح می‌شود، جهان اسلام در حال تجربه یک بحران تمدنی چندبعدی است که در محور و مرکز آن، تضاد سنت و مدرنیته قرار دارد.

از سوی دیگر ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بحران تمدنی و مشکل وضعیت کنونی و آینده جهان اسلام، به صورت فردی و اجتماعی باعث راه‌اندازی بسیاری از پروژه‌ها و اقدامات فرهنگی و سیاسی-اجتماعی در جوامع اسلامی شده است. برای برون‌رفت از بحران تمدنی، اندیشمندان مسلمان، ایده‌ها و طرح‌های مختلفی را ارائه کرده و جنبش‌های اسلامی سعی در اجرای نقشه‌های راهی داشتند که دولت و قدرت را در مرکز و محور خود قرار داده است. علی‌رغم تلاش و کوشش فراوان در این زمینه، فقدان ایده و پروژه‌ای که بحران تمدن را در جهان اسلام درمان کند، کاملاً احساس می‌شود و جوامع مسلمان تحت سلطه و نفوذ هژمونی تمدن غرب، بحران روانی-هستی‌شناختی، اخلاقی-ارزشی، سیاسی و هویتی را تجربه می‌کنند.

وضعیت نامطلوب و منفی ذکرشده، از یک سو جهان اسلام را نیازمند تلاشی چندجانبه و تدوین تئوری‌ها و ابتکارات جدید و از سوی دیگر ارزیابی مجدد ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها و امکانات موجود را ضروری می‌سازد. در این راستا گفتمان انقلاب اسلامی که با مؤلفه‌های خود یک پروژه تمدنی به حساب می‌آید، به عنوان یکی

از ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها و امکانات یادشده به چشم می‌خورد. آیا گفتمان انقلاب اسلامی برای رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب، ظرفیت، پتانسیل و امکاناتی دارد؟ به‌عنوان یک پرسش فرعی نیز باید پرسید: اگر جواب مثبت باشد، این به چه مقدمه و شرایطی نیاز دارد؟ مقاله حاضر بر آن است تا با تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح‌شده، سهم فکری اندکی در غنی‌سازی ادبیات موضوع و حل بحران تمدنی در جهان اسلام داشته باشد.

۲- چارچوب مفهومی: هژمونی

مفهوم هژمون برای اولین بار در یونان باستان به معنای رهبر و هژمونی به معنای برتری دولت-شهر بر سایر دولت - شهرها استفاده می‌شد. (Kılıçoğlu ve Araz, 1979: 747) در فرهنگ روابط بین‌الملل، هژمونی چنین بیان شده است: هژمونی، نفوذ یا کنترل قاطع یک کشور بر کشور یا منطقه دیگر است. در یونان باستان، «هژمونیا» به این معنی به کار می‌رفت که یک دولت، دیگران را در داخل جامعه‌ای از دولت‌ها رهبری کند. امروزه هژمونی نوعی رابطه است که در آن یک کشور، کشور یا گروهی از کشورها یا منطقه‌ای را در حوزه نفوذ خود دربر می‌گیرد و واحدها و اقماری زیرمجموعه ایجاد می‌کند. مهم‌ترین ویژگی این است که تعامل و توزیع قدرت بین طرفین تا حد زیادی نامتقارن است. (Sönmezoglu, 2010: 320)

به عبارت دیگر، هژمونی موقعیتی است که عنصر هژمون، توانایی و قدرت تغییر قواعد و هنجارهای نظام بین‌الملل را بر اساس انگیزه‌ها و خواسته‌های خود دارد. (Volgyvd, 2005: 1-2) قدرت هژمونیک نیازمند چارچوبی نظری است که سطحی از اقتناع و رضایت را ایجاد و زمینه را برای مشروعیت آن فراهم کند. بنابراین، هژمونی توجیهی برای اعمال قدرت در سطح بین‌المللی پیدا می‌کند و پوششی را فراهم می‌کند که سایر کشورها را قادر می‌سازد تا عملکردهای خود را در جهت مورد نظر قدرت هژمونیک درک کنند. (Yılmaz, 2016: 16) هژمونی به‌عنوان شکلی از سلطه، حالت منفعلانه ندارد؛ بلکه باید دائماً تجدید، بازآفرینی و دفاع شود و تغییر یابد. ارزش‌های فرهنگی موجود به‌گونه‌ای ساختار یافته و تفسیر می‌شوند که به بهترین نحو در خدمت منافع گروه‌های مسلط باشند. (Shoemaker ve Reese, 1997: 151)

یکی از متفکرانی که با ایده‌های خود بیشترین سهم را در تبیین مفهوم هژمونی داشته، آنتونیو گرامشی، رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا است. گرامشی بین جامعه مدنی و جامعه سیاسی در چارچوب شکل‌گیری هژمونی تمایز قائل می‌شود. در جامعه سیاسی که متشکل از تشکلهای عمومی مانند دولت، ارگان‌های قضایی و نیروهای امنیتی است، حوزه قدرت و سلطه دولت، بر اساس زور و حاکمیت سیاسی است. به عقیده گرامشی، جامعه سیاسی که «دولت» را توصیف می‌کند، طبقه حاکم، از طریق این شکل‌بندی‌ها قدرت خود را بر جامعه نشان می‌دهد. جامعه مدنی که حوزه هژمونی است و با رضایت و اقتناع شکل می‌گیرد، از تشکلهای خاصی مانند مدارس، کلیساها، کلوپ‌ها، مجلات و احزاب تشکیل شده است. (Gramsci, 1986: 75)

طبق این دیدگاه، مبارزه برای هژمونی اساساً یک مبارزه فرهنگی است. دولت هژمون ساختار فرهنگی، ویژگی‌ها و سبک زندگی خود را به جوامع دیگر دولت‌ها منتقل می‌کند تا دوام خود را تضمین کند. این به آن دلیل است که فرهنگ بیش از سایر عناصر تأثیرگذار است. دولت مسلط بر ارزش‌ها، باورها و پیام‌های فرهنگی، در مورد هژمونی خود تأکید می‌کند و سعی در تحمیل آن دارد. گرامشی نیز مفهوم هژمونی را به این شکل به کار گرفت و آن را به معنای گسترش ایدئولوژی و فرهنگ مسلط طبقه حاکم به همه طبقات استعمال کرد. به این معنا، گرامشی هژمونی را ساختاری توصیف کرد که در آن ایدئولوژی و فرهنگ به جای اقتصاد به منصفه ظهور می‌رسد. (Güngör, 2019: 111)

زبان، دین و نظام اعتقادی، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، نگرش‌ها، تاریخ، آداب و سنن، قوانین، اخلاق، هنر، دانش در آموزش، تحولات علم و فناوری و جهان‌بینی، عناصر قدرت فرهنگی هژمون را تشکیل می‌دهند. هژمون سعی می‌کند آنها را از طریق رسانه‌های جمعی به دیگران تحمیل کند. بنابراین، او از قدرت فرهنگی به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به تلاش‌ها و وضعیت فعلی خود استفاده می‌کند. از آنجا که هژمونی اساساً مبتنی بر رضایت و اقبال است، ایجاد الگویی از یک کشور جذاب که از طریق فعالیت‌ها و تعاملات فرهنگی مورد علاقه و احترام قرار گیرد، مهم است. همچنین از زیر سؤال بردن ابتکارات هژمون که به لطف قدرت نرم رضایت را در بسیاری از بخش‌ها در عرصه بین‌المللی بر اساس مشروعیت از طریق قدرت فرهنگی ایجاد می‌کند، جلوگیری می‌شود. (Ibid, 113-114)

در این زمینه جالب توجه است که به عقیده ساموئل هانتینگتون، منبع اصلی درگیری‌ها در نظم نوین جهانی اساساً ایدئولوژیک و اقتصادی نخواهد بود. در عوض، منبع تعیین‌کننده شکاف‌ها و درگیری‌های بزرگی که در میان بشریت پدیدار خواهد شد، فرهنگی خواهد بود. بنابراین از نظر هانتینگتون، شاخص اصلی شکل‌گیری در قرن بیست و یکم فرهنگ است. در جهان پس از جنگ سرد، مهم‌ترین تفاوت‌های بین مردم، دیگر نه ایدئولوژیک، سیاسی یا اقتصادی، بلکه فرهنگی است. دولت‌های ملی همچنان قدرتمندترین بازیگران رویدادهای جهانی خواهند بود؛ اما درگیری‌های مهم سیاست جهانی بین ملت‌ها و گروه‌هایی با تمدن‌های مختلف به وجود خواهد آمد. برخورد تمدن‌ها بر سیاست جهانی تأثیر خواهد گذاشت. شکاف‌ها (خطوط گسل) بین تمدن‌ها، خطوط نبرد آینده خواهند بود. (Ibid, 112)

تحلیل SWOT هژمونی فرهنگی قرن بیست و یکم (Ibid, 119)

نقاط قوت	فرصت‌ها
۱. از آنجا که رضایت و اقبال را فراهم می‌کند، به مشروعیت بخشیدن به موقعیت فعلی هژمون کمک می‌کند. این تضمین می‌کند که اهداف سیاست خارجی هژمون به وسیله سایر بازیگران تشکیل‌دهنده	۱. هژمون این فرصت را دارد تا قضاوت‌های ارزشی، سبک زندگی و محصولات خود را در سطح جهانی در سراسر جهان گسترش دهد.

۲. هژمون می‌تواند همکاری متقابلی را در خانواده‌ای که تشکیل داده، حول یک هویت مشترک با دوستان خود ایجاد کند و می‌تواند بر اساس اصل برد-بردا منفعی را ارائه دهد.

۳. به لطف ساختار و مزیت‌های قرن بیست و یکم، هژمون می‌تواند با گسترش فرهنگ خود در جغرافیای وسیع‌تری همراه با جهانی شدن، این فرصت را داشته باشد تا رضایت سایر کشورها را راحت‌تر به دست آورد.

۴. هژمون این فرصت را دارد که خواسته‌های دولت‌های دیگر را قبل از رفتار آنها شکل دهد و هدایت کند.

۵. می‌تواند با تقویت بخش‌هایی که ارزش‌هایش را به کشورهای دیگر (صنعت فیلم، تلویزیون، اینترنت و غیر آن) انتقال می‌دهند، از ارزش‌های خود در ایجاد رضایت و ترغیب استفاده کند.

۶. این فرصت را دارد که افکار، ارزش‌ها، تولید و سبک زندگی خود را به کل جهان صادر کند.

۷. اگر هژمون بتواند ارزش‌هایی را که دولت‌های دیگر می‌خواهند به دست آورند، نمایندگی کند، می‌تواند رهبری خود را در درازمدت حفظ کند. اما زمانی که فرهنگ دولت هژمونیک در جهان جذاب باشد، احساس خطر و ناامنی در بین سایر دولت‌ها کاهش می‌یابد.

۸. هژمون می‌تواند با کمک به دیگر دولت‌ها در زمینه‌هایی مانند اقتصاد، آموزش و نظامی، از فرصت‌های زیر استفاده کند:

- تقویت وجهه عمومی قدرت هژمون به صورت مثبت؛
- استفاده از کالاهای هژمون می‌تواند به یک مزیت تبدیل شود؛
- ممکن است علاقه و تحسین فراوان به فرهنگ و ارزش‌های هژمون آغاز شود.

تهدیدها

کشورهایی که موقعیت ضد هژمون یا مرکز دارند، ممکن است از تلاش‌های هژمون در زمینه فرهنگی احساس ناراحتی کنند. این ممکن است به آغاز جنگ‌های قدرت نرم منجر شود.

سیستم، مشروع دیده شود.

۲. به موقعیت هژمون به عنوان مرکز جذب در جهان و افزایش دولت‌های هم‌دل کمک می‌کند.

۳. هژمون، داشتن اتحادهای قوی به معنای جمعی را برای دولت تسهیل می‌کند

۴. وجود محصولات تولیدشده مورد پذیرش و مصرف در سراسر جهان به وسیله دولت هژمونیک، به ایجاد پیوند فرهنگی بین دولت سلطه و دیگران کمک می‌کند. این وضعیت باعث ایجاد درک فراگیر بودن دولت هژمونیک و افزایش همدردی و علاقه به آن می‌شود. با تغییر عادات مصرف، به افزایش تقاضا برای کالاهای دولت هژمونیک و رشد اقتصاد آن نیز کمک می‌کند.

۵. دولت هژمونیک از طریق ارزش‌ها، هنجارها، ایده‌ها، انتظارات، جهان‌بینی، نظام‌های اعتقادی و غنای زبانی که تولید می‌کند، برتری خود را بر سایر دولت‌ها برقرار می‌کند.

۶. هژمون عناصر فرهنگی خود (مانند هنر، ادبیات و آموزش) را برای کسانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند جالب می‌کند و در نتیجه، سیاست خارجی او مثبت تلقی می‌شود.

۷. استقرار هژمونی در مقایسه با قدرت سخت، هزینه کمتری دارد. در عین حال، می‌تواند نتایج مؤثرتر و دائمی‌تری را در درازمدت ایجاد کند.

۸. هژمون می‌تواند فرهنگ و ارزش‌های خود را از طریق رسانه‌های جمعی (مانند سینما، رادیو، موسیقی عامه‌پسند، اینترنت و رسانه‌های چاپی) به دیگران منتقل کند و در نتیجه به ایجاد رضایت و ترغیب کمک کند.

ضعف‌ها

نسبت به قدرت سخت، ممکن است رسیدن به هدف و دیدن اثر آن بیشتر طول بکشد.

۳- تمدن مدرن غرب

مفهوم تمدن غرب از قرن ۱۶ تا ۱۸ دارای موقعیت کارکردی سیاسی و جغرافیایی اروپامحور است. به برکت انقلاب صنعتی و توسعه علم که پویایی اساسی تمدن غرب را تشکیل می‌دهد، غربی بودن در این دوره‌ها نشانه بارز برتری بر سایرین شده است. این به وضعیت نسبی فرهنگی اشاره دارد که با هنجارها، ارگانیسم‌ها و ذهنیت‌هایی مشخص می‌شود که به عنوان مرحله‌ای جهانی از رشد انسان شناخته شده و مراحل منظم رشد را طی می‌کند. بنابراین، پذیرش مفهوم «تمدن غرب» به معنای پذیرش یک داستان تاریخی نیز هست. (Topcan, 2022: 364) در طبقه‌بندی و ارزیابی تمدن‌ها، تمدن غرب از آن دست تمدن‌هایی محسوب می‌شود که دارای جهان‌بینی ساختاری قوی است؛ زیرا در این تمدن، خودآگاهی و ادراک خود تمدنی بر یک جهان‌بینی کاملاً تعریف شده، ریشه دار، فلسفی و متافیزیکی، جامع و منسجم استوار است. یکی دیگر از ویژگی‌های این تمدن، خشن بودن آن است؛ زیرا حذف قاطع سایر عناصر متعلق به تمدن‌های دیگر، نفوذ به این خودآگاهی و ادراک خود تمدنی را غیرممکن می‌سازد. به همین دلیل، تمدن‌هایی که محصول چنین خودآگاهی و ادراک خود تمدنی هستند، انحصاری، سلطه طلب و قدرت محور هستند. (Davutoğlu, 1997: 15)

برای برجسته‌ترین و سیستماتیک‌ترین مثال از خودآگاهی و ادراک خود تمدنی قوی و سخت تمدن غرب، می‌توانیم تحلیل ذهنی مدل انسان تمدن غربی به وسیله یوهان گالتونگ را به عنوان مبنایی در نظر بگیریم. رویکرد گالتونگ که شکل‌گیری ذهنیت مردم غربی را در چهارچوب شش معیار اساسی شامل مکان، زمان، دانش، روابط انسان-طبیعت، انسان-انسان و خدا-انسان بررسی می‌کند، از نگاه سازگاری درونی نظری و کاربرد عملی، یک نقطه شروع بسیار مناسب را فراهم می‌کند. گزاره اصلی انسان غربی که الگوی تمدن غرب است، در مورد مکان و زمینی که در آن زندگی می‌کند، چنین است: «مرکز جهان، غرب و به‌ویژه اروپای غربی و آمریکای شمالی است. تمام مناطق دیگر، حاشیه این نیروی اصلی را تشکیل می‌دهند». فرض اساسی درک انسان غربی از زمان این است: «فرایندهای اجتماعی در یک پیشرفت خطی از پایین به بالا و از ساده به پیشرفته پیش می‌روند و این پیشرفت قطعاً نتیجه مثبتی خواهد داشت». گالتونگ پیش‌فرض اصلی دانش انسان غربی را این‌گونه خلاصه می‌کند که «جهان را می‌توان با یک نگاه کم‌بعدی یا نهایتاً یک‌بعدی فهم کرد». رابطه انسان و طبیعت با گزاره «انسان بر طبیعت مسلط است» خلاصه می‌شود. رابطه انسان و خدا: «خدا یا برخی ایدئولوژی‌ها و اصول، جایگزین او در دوره مدرن، بر انسان مسلط است». رابطه انسان با انسان: «گروهی از مردم به عنوان افراد، طبقات و ملت‌ها بر افراد دیگر مسلط هستند و برخی برابرتر از دیگران محسوب می‌شوند». (Davutoğlu, 1997: 22-32)

۱/۳. زمینه‌های پیدایش تمدن مدرن غربی

۱/۳/۳. عصرنوزایی^۱

تجدید تولد دانش‌های دنیوی و اخذ این دسته علوم، از مؤلفان عصر باستان در سده چهاردهم در ایتالیا آغاز شد (فیلیپ جی، ۱۳۷۳: ۳۷۶)، و عدول از فرهنگ قرون وسطی و بازگشت به فرهنگ باستان را ویژگی اصلی این دوره می‌توان به حساب آورد. تغییراتی که در اومانیزم‌های این دوره نسبت به انسان به وجود آمد، برای تحولات بعدی اروپا نقش اساسی داشت. در این رابطه فرانکلین لوفان باوئر چنین می‌گوید: «با تکیه بر تغییرپذیری خصلت انسان، آنها (اومانیزم‌ها) در واقع نظریه هبوط یا سقوط اولیه انسان و گناهکار بودن ذاتی او را رد کرده بودند. با دفاع از مرگ‌پذیری روح، افلاطونی‌های فلورانس بر فردیت انسانی تکیه کرده و نظریه جمع‌گرایانه ابن‌رشد را که در آن روزگار در دانشگاه‌های واتیکان مورد قبول واقع شده بود، بی‌اعتبار می‌شمردند؛ نظریه‌ای که می‌گفت: «انسان‌ها پس از مرگ فقط به صورت لحظاتی در خرد واحد بشری به زندگی ادامه می‌دهند» (باوئر، ۱۳۸۰: ۱۹۲) ضعیف شدن کلیسا و قوی شدن گرایش‌های اومانیزمی، دنیاگرایی و فردگرایی، ویژگی‌های دیگر این عصر بود (همان) که برای تحولات بعدی زمینه را فراهم کرد.

۲/۳/۳. جنبش اصلاح دینی^۲

یکی دیگر از تحولاتی که در تاریخ اروپا به وقوع پیوست و زمینه را برای تمدن مدرن غربی مهیا ساخت، جنبش اصلاح دینی بود. ایجاد انشعاب در مسیحیت و به وجود آمدن قرائت جدید از این مذهب در قرن شانزدهم، همراه با اکتشافات دریایی بود که بعدها در تمدن اروپا افتراقی به وجود آورد. (فیلیپ جی، ۱۳۷۳: ۳۹۷) مارتین لوتر (۱۵۸۴-۱۴۴۶) بنیان‌گذار جنبش اصلاح دینی در سال ۱۵۲۰ با منتشر کردن یک سلسله جزوه‌های کوتاه علیه کلیسا، آن را مورد انتقادهای شدیدی قرار داد و بعد از این دیری نکشید که پاپ او را مرتد اعلام کرد. (باوئر، ۱۳۸۰: ۳۳۱) مارتین لوتر در یکی از این جزوه‌ها در مورد سوءاستفاده‌های کشیش‌ها چنین می‌گوید: «چکیده سخن اینکه، ورود به جرگه کشیشی وسیله حیرت‌انگیزی برای برقرار کردن پلیدی‌های خوفناکی شده و می‌شود که تا امروز در کلیسا ساخته و پرداخته شده و هنوز هم ادامه دارد. بدین طریق، اخوت مسیحی از میان برافتاده؛ بدین طریق چوپانان به گرگ‌ها تبدیل شده‌اند، خدمت‌گران به جباران و روحانیون به بدتر از موجودات مادی و زمینی». (همان: ۳۳۳) تنش‌های بین مارتین لوتر و کلیسا بعدها موجب به وجود آمدن مذهب جدید پروتستانیزم شد که در قرائت کتاب مقدس میانجی‌گری کلیسا را نفی می‌کرد. این رویکرد به کتاب مقدس، فردگرایی را بیشتر تقویت کرد.

۱. Renaissance

۲. Reformation

تحول دیگری که در تاریخ مغرب زمین صورت گرفت و شرایط را برای شکل‌گیری تمدن مدرن غربی مهیا ساخت، انقلاب علمی بود. اثر کپرنیک^۱ دربارهٔ چرخش‌های اجرام فلکی در سال ۱۵۴۳ و کتاب اصول نیوتن^۲ در سال ۱۶۸۷ منتشر شد و پیشرفت‌های علمی که بعد از انتشار این دو اثر حاصل شد، در تاریخ غرب دوران جدید بسیار اثرگذار بود. این دوره به‌عنوان عصر علم خوانده شد. (باومر، ۱۳۸۰: ۴۴۰) بی‌شک یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌های این عصر، دانشمند انگلیسی فرانسویس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) بود. او با ارائه دادن روش نوین برای جمع‌آوری معلومات دربارهٔ دنیای طبیعی، روش‌های ما قبل خود را زیر سؤال برد و با مطرح کردن روش تجربی، به دانشمندان بعد از خود کمک شایانی کرد و در نتیجه این روش بعداً برای مطالعهٔ علوم متداول شد. (فیلیپ جی، ۱۳۷۳: ۴۴۰) تحولاتی که در عرصهٔ علوم و روش شناختن طبیعت به وجود آمد، به‌هیچ‌وجه قابل مقایسه با رنسانس و رفرماسیون نبود؛ زیرا رنسانس و رفرماسیون یک تحولی درونی بود؛ ولی تحولی که در عرصهٔ علوم و روش‌شناسی به وقوع پیوست، یک نگرش کاملاً متفاوت از دیدگاه‌های رایج فرهنگ و علوم قرون وسطایی را به وجود آورد. در قرون بعدی در سایهٔ این نگرش و روش، ارزش هر دستاورد علمی بر اساس تجربی بودن یا تجربی نبودن آن سنجیده شد و در همین جا بود که بسیاری از اعتقادات دینی و مسلمات فرهنگ و علوم قرون وسطایی، ارزش معرفتی خود را از دست داد و به سطح اعتقادات شخصی تقلیل یافت.

۳/۱/۴. روشنگری^۳

عصر علم و انقلاب علمی در تحولات بعدی تاریخی غرب بسیار تأثیر گذاشت و روشنگری هم یکی از نتایج آن بود. متفکران و دانشمندان غربی در سدهٔ هیجدهم به این باور رسیدند که روش و رویکردی که برای علوم طبیعی به کار می‌رود، برای علوم اجتماعی هم می‌تواند کارساز باشد و باید از این روش استفاده شود و بدین صورت سیاست، حقوق، اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی با روش نوین علوم طبیعی مورد تحقیق قرار گرفتند و مجموعهٔ اصول به‌کاررفته و دستاوردها تفکر جدیدی را بنا کرد که بعدها روشنگری سدهٔ هیجدهم نامیده شد. (فیلیپ جی، ۱۳۷۳: ۴۴۸) متفکران و دانشمندان نهضت روشنگری با مطالعهٔ علوم اجتماعی به روش‌های علوم طبیعی قدرت تغییر را در جامعه امکان‌پذیر و پدیدارهای اجتماعی را قابل کنترل می‌دانستند و به این جهت خوش‌بین بودند. آنها همچنین، استفاده از این روش جدید در علوم اجتماعی را به مثابهٔ یک منطق جدید تلقی می‌کردند که بر اساس آن، همهٔ عالم و همهٔ پدیدارهای انسانی را قابل درک می‌دانستند. این

۱. DeReuolutionibus Orbium Celestium

۲. Principia

۳. Enlightenment

منطق، فرآیند دنیوی شدن و سکولاریسم را در غرب سرعت بخشید؛ چرا که دیگر برای فهم پدیده‌های اجتماعی، به دین احساس نیازی نمی‌شد و منطق و نگرش جدید در علوم اجتماعی توان تبیین و تفسیر پدیده‌های اجتماعی را در خود به تنهایی پیدا کرده بود. جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱)، ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴)، منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹)، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲)، ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴)، هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰)، مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸) و داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹)، مهم‌ترین چهره‌های فلسفی و علمی این دوران بودند.

۵/۱/۳. انقلاب صنعتی

در عرصه عمل یکی از نتایج انقلاب علمی، انقلاب صنعتی بود و در واقع، دستاوردهای علوم جدید، خود را در قرن هیجدهم در صنعت نشان داد و تا امروز هم نشان می‌دهد. مراحل انقلاب صنعتی تا روزگار ما سه مرحله دارد: (فیلیپ جی، ۱۳۷۳: ۵۱۸) در مرحله اول، بخار، تولید پارچه، زغال سنگ و آهن بر حسب ترتیبات کارخانه‌ای مورد استفاده قرار گرفت. در مرحله دوم، صنایع شیمیایی و پتروشیمی چشمگیرتر شد و منبع جدید الکتریسته تکامل یافت. در آخرین مرحله انقلاب صنعتی که ما هم‌اکنون در آن حضور داریم، کشورهای قدیم صنعتی غرب، خودشان را وارد مرحله جامعه فراصنعتی کرده‌اند. در این مرحله، حمل و نقل کالاهای کارخانه‌ای که قبلاً به وسیله قطار انجام می‌شد، جای خود را به خدمات و اطلاعات مبتنی بر انتقال‌دهنده‌های الکترونیکی سپرده است. انقلاب صنعتی تحولات بزرگی را ایجاد کرد. ارتباطات خانوادگی، ساختار نظام اقتصادی و سطح زندگی دچار تغییرات جدی واقع شد. آمار شهرنشینان به علل و دلایل مختلف افزایش یافت. پیشرفت‌های صنعتی به همراه خود، مشکلات زیادی را هم برای جوامع صنعتی به وجود آورد که آلوده شدن محیط زیست، از هم پاشیدن روابط خانوادگی، تولید انبوه سلاح‌های کشتار جمعی و تضعیف شدن ارزش‌های اخلاقی، و رقابت‌های بی‌سابقه در عرصه تولید و در نتیجه این رقابت‌ها به وجود آمدن جنگ‌های جهانی اول و دوم را به عنوان نتایج منفی صنعتی شدن جوامع می‌توانیم برشماریم.

۶/۱/۳. مؤلفه‌های تمدن مدرن غرب

وقتی که تمدن مدرن غرب را به عنوان یک فرایند قوی و تأثیرگذار و دوره‌ای از دوره‌های تاریخ جهان غرب در نظر می‌گیریم و آن را در مقابل ماقبل مدرن یعنی سنت قرار می‌دهیم، ناچار هستیم که آن را بشکافیم و مؤلفه‌های آن را به دست بیاوریم تا بدین طریق تمایزات تمدن مدرن با سنت تفصیلاً برای ما روشن شود و مدرنیته به معنای واقعی کلمه برایمان مشخص پیدا کند. در این راستا نویسنده مقاله «مدرنیته و کاربردهای معنایی آن»، کریشنار کومار، مهم‌ترین ویژگی‌های تمدن و دوره مدرن را صنعتی و علمی بودن جامعه، دولت-ملت بودن شکل سیاسی و حاکمیت مردمی، نقش برتر اقتصاد، و عقل‌گرا (راسیونالیسم) و فایده‌گرا (یوتیلیتاریانسم) بودن نحله‌های فلسفی می‌دانند! (کومار، ۱۳۸۷: ۸۲) آنتونی گیدنز نویسنده مقاله «آیا مدرنیته

یک پروژه غربی است؟»، دولت‌های ملی (پیدایش نظام دولت-ملت) و شیوه تولید نظام‌مند سرمایه‌داری را دو عنصر برجسته برای تمدن و جامعه مدرن می‌داند. (گیدنز، ۱۳۸۷: ۲۹۰) نویسنده کتاب «هیندوئیسم و مدرنیته» مدرنیته را جز عقل چیز دیگر نمی‌داند و قائل است که اروپا به وسیله عقل، اقتصاد صنعتی را به وجود آورد و بدین طریق سرمایه‌داری موجود شد و همچنان اعتقاد دارد که دموکراسی و سکولاریسم هم در کنار اینها برجسته شده‌اند؛ اما مهم‌ترین عوامل تاریخی تمدن غرب جدید و مدرنیته، صنعتی شدن و سرمایه‌داری است. (Smith, 2003: ۱۴) همین‌طور که دیده می‌شود، هریک از اندیشمندان یک سلسله از ویژگی‌ها را به منزله مؤلفه‌های اصلی و عناصر قوام‌بخش تمدن مدرن غرب برمی‌شمارند. با استفاده از مجموعه این دیدگاه‌ها می‌توانیم یک سلسله صفات و ویژگی را به عنوان مؤلفه‌های اصلی تمدن مدرن غرب ذکر کنیم:

۳/۱/۷. علم‌گرایی

این مؤلفه را ساینسیسم یا علم‌زدگی هم می‌توانیم بنامیم؛ زیرا انسان مدرن، علم به معنای تجربی آن را مشکل‌گشای همه مشکلات می‌داند. علم مدرن توانایی تفسیر و تبیین جهان را دارد. به همین دلیل، علم جدید در تبیین جهان دیگر، به دین نیازی ندارد. در علم مدرن، کیفیت جای خود را به کمیت می‌دهد و عالم کاملاً به نحو مکانیکی تبیین می‌شود. کاربردی بودن علم جدید در نگاه انسان مدرن بسیار اهمیت دارد و هدف علم نه فهم حقیقت، بلکه تسلط پیدا کردن بر طبیعت است.

۳/۱/۸. تبیین، پیش‌بینی و کنترل پدیده‌ها

تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها امکان برنامه‌ریزی را مهیا می‌کند. انسان مدرن وقتی که از این امکان استفاده کرد، تکنولوژی به وجود آمد که تولید را آسان‌تر و زندگی را سهل‌تر کرد. بدین طریق، تکنولوژی در به وجود آمدن تمدن و جامعه مدرن، نقش اساسی ایفا نمود.

۳/۱/۹. صنعت

بالا رفتن و گسترده شدن قدرت تکنولوژی، صنعت را به وجود آورد. به عبارت دیگر، صنعت تجلی مادی تکنولوژی بود که با فراهم کردن تولید انبوه، زمینه را برای توسعه جوامع فراهم کرد.

۳/۱/۱۰. بالا رفتن سطح زندگی مادی

پیشرفت در عرصه علم، تکنولوژی و صنعت، زندگی انسان مدرن را دچار تحول عظیمی کرد. نیازهای مادی انسان مدرن نسبت به گذشته، به راحتی قابل تأمین شد و این امر سطح زندگی مادی را بالا برد.

۳/۱/۱۱. سرمایه‌داری

سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم اقتصادی به مرور زمان در اکثر جوامع مدرن پذیرفته شد. در این نظام، عرضه، تقاضا و رقابت اصل است. در جوامع مدرن، ابزار تولید سرمایه است و ابزار تولید برخلاف نظام‌های

کمونیستی در ملک افراد است و این امر سرمایه‌داران را حاکمان غیررسمی جوامع مدرن می‌کند. سرمایه‌دار برای بهره‌برداری و استفاده کردن تولید نمی‌کند؛ بلکه برای سود بردن تولید می‌کند. نظام سرمایه‌داری مورد نقدهای فراوانی قرار گرفته است. کارل مارکس بی‌شک قهرمان این میدان است.

۳/۱/۱۲. سکولاریسم

انسان ماقبل مدرن، برای تنظیم کردن روابطش با خدا، انسان‌های دیگر و طبیعت، از دین استفاده می‌کرد و دین منبع معرفتی بود که در هر عرصه حرف اول و آخر را می‌زد. انسان مدرن با الهام گرفتن از انسان‌گرایی و عقل‌گرایی و با متأثر شدن از جنبش اصلاح دینی، روشنگری و علم‌گرایی، منبع اصلی معرفتی خود را عقل خودبنیاد و علم تجربی قرار داد و حداقل در ارتباط با انسان‌های دیگر و با طبیعت، دین را فاقد مشروعیت معرفت‌شناختی دانسته، آن را به عرصه فردی راند. یکی از انگیزه‌های انسان مدرن از اتخاذ جهت‌گیری سکولار، جلوگیری از تکرار حوادث تلخ تاریخی بود که بر اساس مشروعیت معرفت‌شناختی دین در طی تاریخ قرون وسطی روی داد.

۳/۱/۱۳. انسان‌گرایی (اومانیسم)

انسان در جوامع سنتی و ماقبل مدرن، ذاتاً ارزش نداشت و انسان همیشه در نسبت با خدا معنا می‌یافت و ارزش خود را از این نسبت تأمین می‌کرد. تحولات فلسفی، فرهنگی و علمی تاریخ اروپا، این دیدگاه را نسبت به انسان عوض کرد و انسان ذاتاً ارزش پیدا کرد و برخلاف دیدگاه رایج قرون وسطایی که انسان برای خدا و دین تلقی می‌شد، انسان غایت و هدف همه چیز شد.

۳/۱/۱۴. فردگرایی^۱

فردگرایی با اومانیسم ارتباط تنگاتنگ دارد. واقعیت اصیل، فرد است و جامعه از افراد متشکل می‌شود و هویت اصیل ندارد. فرد به تنهایی حقوقی دارد که کل جامعه هم نمی‌تواند آنها را نقض کند. فرد در انتخاب هر چیز آزاد است و آزادی او هیچ محدودیتی ندارد؛ مگر اینکه آزادی دیگران را به خطر بیندازد و مزاحم آنها شود. این نوع تلقی از فرد در زندگی اجتماعی، قرارداد را به وجود آورد و قراردادهای مبنای زندگی اجتماعی قرار گرفتند. اصالت داشتن فرد در عرصه‌های مختلف، خود را بروز داد. در فلسفه سیاسی وظیفه دولت مهیا ساختن شرایط برای آزادی و تکامل فرد است و در مسائل دینی، فرد با خدا ارتباط مستقیم دارد و آن چیزی که مورد پیام و خطاب خدا قرار می‌گیرد، فقط فرد است. فردگرایی در عرصه اقتصاد، اخلاق و دیگر زمینه‌ها، نتایج و لوازم بسیاری به بار آورد.

۳/۱/۱۵. عقل‌گرایی^۲

۱. Individualism

۲. Rationalism

یکی از ویژگی‌های انسان ماقبل مدرن و سنتی تبعّد بود؛ به عبارت دیگر، معمولاً اعتقادات و دانسته‌های او تقلیدی بود و فضای استدلالی و دلیل‌خواستن برای اثبات چیزی مرسوم نبود. برخلاف انسان سنتی، انسان مدرن عقل‌گراست و بدون دلیل چیزی را قبول نمی‌کند. در عرصه نظر برای اینکه مدعایی مقبول باشد، باید به‌وسیله آزمایش، مشاهده‌ها و برهان‌ها اثبات شود و در عرصه عمل هم برای رسیدن به هدف باید از بهترین ابزارها استفاده شود.

۱۳۸۱/۱/۳. لیبرال دموکراسی

فردگرایی در عرصه سیاسی، دموکراسی لیبرال و در عرصه اقتصاد، اقتصاد لیبرال را به وجود آورد. باید این نکته را یادآور شویم که مؤلفه‌های مذکور به تدریج در جوامع مدرن پیدا شد و امروز هم انسان مدرن ممکن است به بعضی از این ویژگی‌ها بیشتر توجه داشته باشد و در این امر، با افراد دیگر جوامع اختلاف پیدا کند. همچنین امکان وجود بعضی از این مؤلفه‌ها در گذشته منتفی نیست؛ ولی آن چیزی که مهم است، این است که در گذشته و در دوران ماقبل مدرن، وجود این اوصاف عمومیت نداشت و امر غالب تلقی نمی‌شد؛ ولی در دوره مدرن، این اوصاف به‌مرور زمان در کل جامعه مدرن جا افتاده و از خصوصیت جامعه و انسان مدرن برشمرده می‌شد. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۸۸-۱۰۱)

۴- ماهیت واقعی هژمونی تمدنی غرب: جهانی شدن سرمایه‌داری

گرایش جهانی شدن سرمایه‌داری مستمر است و درک جهان‌شمولی با تدوین و اشاعه تولید و مصرف، با گفتمان جهانی شکل می‌گیرد. هژمونی جهانی مترادف با وابستگی، نابرابری و اشکال جدید استثمار است که فراتر از مکان و زمان است. تفاوت‌ها جهانی شده است. نظام اقتصادی سرمایه‌داری با تمرکز انباشت سرمایه در مناطق خاص، نابرابری سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کند. (Wallerstein, 1998: 34) به جای درک جهان که بر اساس تفاوت‌ها تقسیم شده است، یک جهان فراگیر و یک ایدئولوژی مسلط جدید که دائماً همه تفاوت‌های جغرافیایی، ملی، قومی، هویتی و اقتصادی را دربر می‌گیرد، پدید آمده است. (Dirlik, 2005: 110-115)

اشاعه سرمایه، کالاها و دانش از طریق پیشرفت تکنولوژیک فرهنگ، جهانی یکسان با بازار جهانی واحد را ایجاد کرده و ساختار هژمونیک را بر دولت-ملت تحمیل نموده است. تأثیرات فرهنگی رسانه‌های جمعی، مردم را به انجام اقدامات فرهنگی مشابه در راستای محصولات فرهنگی معین و رمزگذاری شده و تصاویر خلق شده ملزم کرده است. به این ترتیب، فرآیند ساختاردهی فرهنگ مسلط به‌منظور تبدیل شدن به منبع مشروعیت و کمک به بازتولید نظام جهانی تجربه شده است. (Aydoğmuş, 2012: 14-15) پست مدرنیسم با تبدیل فرهنگ به یک محصول، کالایی شدن را به‌عنوان یک فرآیند طبیعی تأیید می‌کند. سرمایه‌داری در مرحله کنونی، فضاهای زندگی را با استثمار کردن تعیین می‌کند و تعمیق و گسترش بی‌سابقه‌ای از خود نشان می‌دهد. پست مدرنیسم منطق فرهنگی این سرمایه‌داری جدید است. (Ibid: 19)

نفوذ امپریالیسم فرهنگی در کشورهای پیرامونی به شکل رابطه سلطه و استثمار، با هدف سازماندهی مجدد ارزش‌ها و هویت‌ها مطابق با منافع طبقه امپریالیست ظاهر می‌شود. توده‌هایی که با انقلاب صنعتی به وجود آمده‌اند و با رسانه‌های جمعی فکر می‌کنند و هدایت می‌شوند، از آنجا که خودآگاهی‌شان نمی‌تواند توسعه یابد، به اصطلاح حامل و مدافع افکار و منفعت عمومی می‌شوند. تأکید بر حوزه خصوصی به وسیله جامعه توده‌ای که در واقع ضامن عمومیت و فقط فعل مصرف است، یک توهم است. پست مدرنیسم مدعی است که دانش ما ناظر بر حقیقت نیست و حقیقت باید دائماً بازتولید شود. سوژه دیگر موجودی هستی‌شناسانه نیست، در هیچ طبقه‌ای تعریف نمی‌شود، خارج از همه اشکال مبهم برابر یا سلسله‌مراتبی رابطه باقی می‌ماند و بی‌شکل، بی‌نام و در درون هویت‌های سیال پراکنده است. وجود هستی‌شناختی انسان، به فرآیندی صرفاً فرهنگی و زبانی تقلیل یافته است. ایدئولوژی فرهنگی جهانی شدن، با توانمند ساختن توده‌ها برای تمرکز بر کالاها، اشیاء تولیدشده و مصرف، به جای تفاوت‌ها و نابرابری‌های طبقاتی، آگاهی کاذب تولید می‌کند. هدف صنعت فرهنگ، سرگرمی است؛ بنابراین، به راحتی پذیرفته می‌شود. اقلیت که روابط تولید را تعیین می‌کند، قدرت تعیین روند تولید فرهنگی را نیز دارد. صنعت فرهنگی مبتنی بر اصل لذت است. با ذهن ابزاری، سوژه ذهنیت خود را از دست داده و تفاوت‌ها از بین رفته است. (*Ibid*: 21-22)

برای ایجاد جهانی شایسته بشریت، بشریت باید در برابر تمامی روابط تولیدی کنترل‌نشده، فناوری‌ها، ساختارهای فرهنگی و عوامل تعیین‌کننده این عرصه‌ها که خود و طبیعت را تهدید می‌کند، آگاهی مشترکی ایجاد کند. (*Ibid*: 23)

۵- وضعیت تمدنی جهان اسلام

در طول تاریخ، جهان اسلام و به تبع آن، تمدن اسلامی با سه چالش تمدنی گسترده روبه‌رو بوده است: جنگ‌های صلیبی، حمله مغول، و گسترش استعماری تمدن غرب. دو چالش اول از نظر ویژگی‌های کلی، ناشی از تهدیدات نظامی بود. بنابراین، در جهان اسلام بحران تمدنی ایجاد نکردند. برخلاف این دو تهدیدی که تمدن اسلامی در دوران پیشین با آن مواجه بود، چالش اروپا در عصر مدرن و تجلی سیاسی آن در قالب استعمار، چالشی جهانی بود که در همه عرصه‌های تمدنی بازتاب داشت. در واقع این به یک بحران عمیق تمدنی در جهان اسلام منجر شد. پارامترهای اساسی تمدن اسلامی و تمامی تمدن‌های سنتی دیگر تحت تأثیر گسترده تمدن مدرن غربی منحل شد و شکل‌های جدیدی به خود گرفت. تنشی بین جوهره‌های باقی‌مانده از تمدن‌های سنتی و نهادهای اقتصادی-سیاسی ایجادشده به وسیله نظام سیاسی استعماری و جهان ظهور کرد و لویاتان اقتصاد پدید آمد. (*Davutoğlu, 2002: 3-4*)

امروز جهان اسلام شامل تعداد زیادی دولت-ملت مستقل است که در یک جغرافیای وسیع پراکنده شده‌اند. کشورهای اسلامی با توجه به سوابق و تجربیات سیاسی و تاریخی خود، نظام‌های دولتی و اشکال

حکومتی متفاوتی را اتخاذ کرده یا توسعه داده‌اند. (Küçükcan, 2005: 120) تحولات جهان اسلام در قرن بیستم را می‌توان در چهار دوره مختلف تحلیل کرد که هرکدام مربوط به یک ربع قرن است: (۱) دوره وابستگی نیمه‌استعماری که ریشه در قرن نوزدهم داشت و تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت؛ (۲) دوره وابستگی مطلق استعماری بین دو جنگ جهانی؛ (۳) دوره از تشکیل دولت-ملت‌ها از طریق شورش‌های ضداستعماری تا تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) در سال ۱۹۶۹؛ (۴) دوره بیداری تمدنی و مبارزه سیاسی و همکاری فعال پس از سازمان همکاری اسلامی. (Davutoğlu, 2002: 5) از سوی دیگر، سه ویژگی که اولین نشانه‌های آن در نیمه دوم قرن بیستم ظاهر شد، اما به‌ویژه در دوران پس از جنگ سرد به طور چشمگیری ظاهر شد، دارای خصایصی است که بر روند کلی جهان اسلام در قرن بیست و یکم تأثیر می‌گذارد که عبارت‌اند از:

- (۱) تغییر در محتوا و حدود مفهوم جهان اسلام؛
 - (۲) سیر پویا در ساختار ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچری جهان اسلام؛
 - (۳) رستاخیز تمدنی که در جوامع غیرغربی به طور عام و در جهان اسلام به طور خاص مشاهده می‌شود.
- (همان: ۳۶)

تغییر در محتوا و حدود مفهوم جهان اسلام، به این صورت اتفاق افتاده است که معنای جغرافیایی مفهوم جهان اسلام در دوره پس از فروپاشی شوروی با ظهور مجدد عناصر اوراسیایی جهان اسلام دستخوش تحول جدیدی شده است. پس از ظهور دولت‌های جدید و جوامع مسلمان گسترده در آسیای مرکزی، قفقاز و بالکان، جهان اسلام به همان اندازه‌ای که آفریقایی-آسیایی بوده، همچنین به‌عنوان یک پدیده اوراسیا دیده شده است. تغییر مهم دیگر در مفهوم جهان اسلام مربوط به تشکیل زیرساخت‌های جمعیتی قوی مسلمانان در کشورهای غربی مانند الجزایری‌ها در فرانسه، پاکستانی‌ها در انگلیس و ترک‌ها در آلمان است. امروزه یک‌سوم جوامع مسلمان به‌عنوان اقلیت در کشورهای زندگی می‌کنند که غیرمسلمانان اکثریت آنها را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، مفهوم جهان اسلام نه تنها منعکس‌کننده یک نسل جغرافیایی است؛ بلکه شامل عنصر جمعیتی در کشورهایی است که اکثریت غیر مسلمان در آن زندگی می‌کنند. بنابراین، یک وابستگی بین کشورهای مسلمان در کمربند جغرافیایی سنتی و گستره جمعیتی آنها در سایر نقاط جهان پدید می‌آید و مفهوم جهان اسلام به جای تعریف جغرافیایی، به یک تعریف جمعیتی/فرهنگی تبدیل می‌شود. این واقعیت که جمعیت مسلمانان دومین جامعه دینی بزرگ تقریباً در تمام کشورهای غربی به‌ویژه قدرت‌های مرکزی نظام بین‌الملل مانند آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه را تشکیل می‌دهند، نه تنها زمینه تعامل جدید و فراگیر را ایجاد کرده است، بلکه همچنین تقابل‌های جدیدی را در ساختارهای سیاسی کشوری و بین‌المللی به همراه داشته است. (همان: ۳۷-۳۸)

مراد از سیر پویا در ساختار ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچری جهان اسلام نیز این است که با ناپدید شدن تعادل ایستای ایجادشده به وسیله ساختار دوقطبی، مناطق تنش در سیستم بین الملل در دوره پس از جنگ سرد، بر سه خط اصلی متمرکز شده‌اند: ۱. مناطق شکاف ژئوپلیتیک؛ ۲. خطوط انتقال ژئواکونومیک؛ ۳. خطوط تقابل ژئوفرهنگی. درحالی که بالکان، قفقاز، شمال خاورمیانه و جناح جنوبی آسیای مرکزی، جایی که این سه خط اصلی تلاقی می‌کنند، شاهد فرورفتگی‌های شدید بودند، تشدیدهای محدودتر که نوسانات چرخه‌ای را به همراه داشت، در مناطقی که یک یا دو منطقه تلاقی می‌کنند، ظاهر شد. تلاقی این سه خط اصلی که برای حاکمیت جهانی حیاتی است، در جغرافیای محل زندگی جوامع مسلمان، زمینه را برای ظهور تشکی مشابه استعمار قرن نوزدهم بین جهان اسلام و قدرت‌های سیستمی بین‌المللی فراهم کرد. (همان: ۳۸-۳۹) رابطه متقابل مشابهی بین تغییرات اقتصادی - سیاسی جهانی و تحول ژئواکونومیکی جهان اسلام وجود دارد. اساسی‌ترین موضوع اقتصادی - سیاسی جهان اسلام در نخستین سال‌های قرن بیست و یکم، بازتعریف رابطه آن با نظام اقتصادی - سیاسی جهانی است. (همان: ۴۰) در واقع، نیروهای سیستمی اقتصاد جهانی به جای اطمینان از مشارکت جوامع مسلمان موجود به عنوان بازیگران فعال در روند اقتصادی - سیاسی بین‌المللی، ترجیح می‌دهند کنترل ژئواستراتژیک در جهان اسلام برقرار کنند. (همان: ۴۱) یکی دیگر از ابعاد مهم تحول همه‌جانبه جهان اسلام از قرن بیستم تا قرن بیست و یکم، رستاخیز تمدنی در یک فرآیند بسیار پویا و تأثیرات ژئوفرهنگی آن است. (همان: ۴۳) به طور خلاصه، در آغاز قرن بیست و یکم، دستور کار نظری و عملی جهان اسلام، به‌ویژه در مقایسه با ربع دوم قرن بیستم، دستخوش تغییرات اساسی است. پویایی فرهنگی شتاب‌گرفته از تحرک جمعیتی، انفعال روانی - هستی‌شناختی فرد دوره استعمار را به طور قابل توجهی درهم شکست و باعث شد خودآگاهی قوی تمدن اسلامی شتاب جدیدی پیدا کند. با کسب مجدد اعتماد به نفس روانی - هستی‌شناختی و معرفی پارامترهای فرهنگی تمدن اسلامی که گمان می‌رفت در دوره دوم در حال همسان‌سازی باشد، تلاش‌ها برای ایجاد جایگزین‌های فرهنگی در زمینه نظری و عملی تشدید یافته است. فروپاشی مارکسیسم و بحران در پارادایم مدرنیستی، عناصر جدیدی از پویایی روانی، ذهنی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در احیای پارامترهای تمدن اسلامی فعال کرده است. (همان: ۴۵-۴۶) امروزه فعالیت ژئوفرهنگی سه مؤلفه‌ای جدیدی در جهان اسلام مشاهده می‌شود که در آن روند جهانی شدن نیز عامل سرعت‌بخشی است. اولین مؤلفه، ظهور زیرحوزه‌های ژئوفرهنگی مبتنی بر زبان است که با افزایش ارتباطات فرهنگی از ساختارهای فرهنگی، در مقیاس ملی فراتر می‌روند. مؤلفه دوم، تعاملات فرهنگی در مقیاس بزرگ‌تر است که در نتیجه تماس شدید، به‌ویژه بین خطوط ژئوکالچری مجاور رخ خواهد داد. سومین مؤلفه، حوزه تعامل فرهنگی است که از طریق جوامع مسلمان که امتداد همه این خطوط ژئوکالچر در کشورهای غربی را تشکیل می‌دهند، صورت می‌گیرد. مفهوم جهان اسلام با دور شدن

از ماهیت جغرافیایی خود و به دست آوردن ویژگی جمعیتی/فرهنگی، به مرور زمان، بر اهمیت این حوزه خواهد افزود. (همان: ۶۶-۴۷)

علی‌رغم همه این تحولات، امروز نشاط و پویایی دین مبین اسلام با تمدن اسلامی و جهان اسلام منطبق نیست. از یک سو، ارادت مسلمانان به دین خود و تلاش آنان برای زنده نگه داشتن آن ادامه دارد؛ از سوی دیگر، وضعیت جهان اسلام و تمدن اسلامی در ناامنی، جنگ‌های داخلی، اختلافات فرقه‌ای و قومی و مشکلات اقتصادی، تضاد قابل توجهی ایجاد می‌کند. وقتی جوامع مسلمان را به‌عنوان یک کل در نظر بگیریم، بدیهی است که در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی با مشکل عقب‌ماندگی مواجه می‌شوند. این افول به‌ویژه به‌وسیله مورخان در سه قرن اخیر مورد بحث قرار گرفته است. هنگامی که شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی ۵۷ کشور عضو سازمان همکاری اسلامی بررسی می‌شود، تصویر کلی، ظاهر یک گروه کشوری را نشان می‌دهد که با مشکلات توسعه مواجه است. در چارچوب شاخص توسعه انسانی که به‌وسیله سازمان ملل یا سایر شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی تهیه شده است، یک مشکل عمومی توسعه به‌عنوان یک ویژگی غالب برای اعضای سازمان همکاری اسلامی نمایان می‌شود. کشورهای سازمان همکاری اسلامی با ۱/۸ میلیارد نفر جمعیت، تقریباً ۲۴ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، سهم اعضای سازمان همکاری اسلامی از کل تولید جهانی در سال ۲۰۱۸ معادل ۷ تریلیون دلار است که ۸/۱۵ درصد از کل تولید جهان را تشکیل می‌دهد. این وضعیت که با جمعیت آن تناسب مستقیم ندارد، ضعف اقتصادی را تا حد زیادی آشکار می‌کند. (Kanbir, 2022: 56)

از دیدگاه حسن حنفی، هفت چالش عمده وجود دارد که امت اسلامی با آنها روبه‌روست. نخستین چالشی که اسلام در داخل با آن روبه‌روست، آزادی سرزمین‌های اسلامی است. اشغال اراضی مسلمانان و تداوم جنگ‌های استعماری جدید، پس از قطع رگ‌های دولت عثمانی، با شکست در جنگ اول جهانی و تقسیم قلمرو آن میان بریتانیا و فرانسه، طی توافقنامه مشهور سایکس پیکو آغاز شد. چالش دوم، آزادی و رهاسازی شهروند است. آزادی بخشیدن به شهروند، بر آزادسازی سرزمین پیشی دارد. در این صورت، هر شهروندی بدون درجه‌بندی در شهروندی خود، می‌تواند از آزادی میهن دفاع کند. فرد که به‌طور آزادانه ایمان را بر کفر برگزیده است، با عمل به رکن نخست اسلام، یعنی شهادتین، این آزادی را ابراز می‌کند؛ زیرا شهادت به اینکه «خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست»، اعلان آزادی است. او دو فعل آگاهانه را انجام داده است: فعل نفی (لا اله) و فعل اثبات (الا الله). فعل نفی، ضد خدایان دروغین روزگار ما، یعنی سلطه، جاه، مال، شهرت، شهوت و قدرت است. هرگاه انسان از این خدایان رهایی یابد، به فعل اثباتی (الا الله) می‌رسد؛ به خدایی که یگانه و حق است و همه در برابر او مساوی‌اند. چالش سوم، عدالت اجتماعی و توزیع درآمد امت اسلام به همگان، به‌گونه‌ای است که بیشترین اندازه ممکن عدالت و برابری را تحقق بخشد.

برخی فقه‌های درباری هم، آیات تجارت و سود را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که به ترویج سرمایه‌داری و تلقی آن به عنوان سیستمی اسلامی می‌انجامد. برخی دیگر هم به سوء تفسیر آیاتی چون ﴿و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات﴾ روی آورده‌اند و این درجات را به معنای طبقات اجتماعی، نه مراتبی در علم، تقوا، ایمان و عمل صالح گرفته‌اند. چالش چهارم، وحدت امت اسلام پس از تجزیه آن از زمان سقوط خلافت عثمانی تا استعمار جدید و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی است که به استقلال - نه وحدت - انجامید. امروزه امت اسلام بیشتر با خطر تجزیه و فروپاشی و تبدیل شدن به تکه‌های نژادی، طایفه‌ای و مذهبی (سنی، شیعی، اباضی، عرب، بربر و کرد) مواجه است. چالش پنجم، توسعه درون‌زا است؛ زیرا معقول نیست که امت اسلام نیازهای خود را از خارج تأمین کند. امتی که غذایش، حاصل دسترنج خود او نیست، نمی‌تواند در تصمیمات خود مستقل باشد. چالش ششم، دفاع از هویت، در زمانه‌ای است که جهانی شدن، خصوصیت‌های فرهنگی را به سود فرهنگ جهانی شدن و از راه شبکه‌های ماهواره‌ای جاری در آسمان‌ها و روی زمین تهدید می‌کند. امت اسلامی نمی‌تواند بدون تأکید بر هویت خود، بخشی از جهان معاصر باشد و با آن تعامل ورزد. چالش هفتم، بسیج توده‌هاست. جغرافیای اسلام از آسیا تا آفریقا امتداد دارد. مسلمانان هنوز نتوانسته‌اند فلسطین را آزاد کنند. هنوز قدس در اشغال است. (حنفی، <https://hawzah.net>)

۶- شرق‌شناسی به منزله گفتمانی برای ایجاد رضایت

همان‌طور که در بخش مربوط به توضیح هژمونی گفته شد، نظام هژمونیک از طریق ایدئولوژی و فرهنگ‌سازی ایجاد رضایت کرده و به بقای خود تداوم می‌بخشد. شرق‌شناسی نیز به منزله گفتمانی برای ایجاد رضایت، یکی از ابزارهای فرهنگی و گفتمانی تمدن غرب محسوب می‌شود. رابطه غرب و شرق، رابطه قدرت، سلطه و هژمونی با درجات مختلف پیچیدگی است. (Said, 1998: 7) شرق‌شناسی که به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته شده است، با هدف نشان دادن تفاوت‌های جوامع غربی و شرقی، در خارج از اروپا ساخته شد. به همین دلیل، غرب شرق را از خود جدا کرده و به شیوه خود بازتفسیر می‌کند. از این رو، هیچ شباهتی بین شرق تفسیر شده به وسیله غرب و جوامع اصیل شرقی وجود ندارد؛ زیرا غرب تاریخ و فرهنگ هیچ جامعه‌ای را غیر از خود نمی‌پذیرد و با محوریت خود، تاریخ و فرهنگ جوامعی غیر از خود را بازنویسی می‌کند. به عبارت دیگر، غرب «شرق» خود را ایجاد کرده است؛ بنابراین، «شرق» ایجاد شده، به وسیله غرب پدید می‌آید. این مفهوم به جای معنای جغرافیایی، از یک ایدئولوژی تشکیل شده است. در پشت اینکه غرب خود را مرکزی می‌داند و جوامع دیگر را جدا از خود می‌بیند، اهدافی نهفته است. غرب زمانی متوجه این تمایز شده بود که جوامع شرقی را غیر از خود به عنوان «دیگری» دید. از نظر غرب که تمایز شرق و غرب را آشکار می‌کند، شرق فرهنگ و تاریخ ندارد. به همین دلیل، ذهنیت غربی با تلاش برای انتقال فرهنگ خود به شرق، به نوعی شرق‌شناسانه عمل کرده است؛ زیرا ابتدا فرهنگ وارد شرق می‌شود و سپس جاه‌طلبی‌های

امپریالیستی غرب در صحنه ظاهر می‌شود. با ایجاد ایدئولوژی‌های خاصی مانند مدرنیسم و غربی شدن، استعمار فرهنگی غرب شتاب بیشتری گرفته است. این تحولات در حال وقوع بود که مردم شرق نیز از این جنبش‌های مدرنیزاسیون و غرب‌زدگی حمایت می‌کردند و حتی بسیاری از جوامع این حرکت‌ها را راه‌حل می‌دیدند. این استعمار فرهنگی را تسریع می‌کرد. پس از این حرکت، استعمار ثروت‌های شرق که ثروت زیرزمینی آن فوق‌العاده است، آغاز می‌شود. (Dikici, 2014: 57)

بنابراین، شرق‌شناسی که می‌توانیم آن را تخیل غرب درباره شرق تعریف کنیم، حوزه‌ای است که در هر نقطه از دنیای ذهنی غرب، از هنر تا علم و از ادبیات تا سیاست، می‌توانیم با آن مواجه شویم. غربی‌ها عموماً بر اساس دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌های خود عمل کرده‌اند و زمانی که از شرق به‌عنوان موضوعی برای مطالعات خود استفاده نمودند، رؤیاهای خود را به زبان آوردند. آنها در راستای منافع غرب، نگاهی ساختگی به شرق ترسیم کرده‌اند. براین اساس، جوامع غربی و شرقی به قدری متفاوت هستند که دو حوزه وجودی متفاوت را تشکیل می‌دهند. جوامع شرقی عقب‌مانده‌اند و جوامع غربی پیشرفته هستند. منافع غرب ایجاب می‌کند که این دیدگاه را باید با استدلال‌های مختلفی پشتیبانی کرد. (Türkmen, 2018: 152)

طبق این دیدگاه و اهداف ذکرشده، شرق‌شناسی نهاد جمعی است که با مشرق‌زمین سروکار دارد؛ یعنی درباره مشرق‌زمین قضاوت، نظرات مربوط به مشرق‌زمین را تأیید و مشرق‌زمین را توصیف می‌کند، آن را آموزش می‌دهد و آن را حل و فصل و اداره می‌کند. به طور خلاصه، شرق‌شناسی راه غرب برای تسلط، بازسازی و اداره شرق است. (Said, 1998: 5) اگر شرق نبود، غرب هم نبود. غرب خود را با به حاشیه راندن شرق، به عبارت دیگر، با ابداع «شرق» که کاملاً مخالف آن است، با جهت‌گیری در مورد شرق تعریف می‌کند. غرب با این روند به حاشیه راندن شرق، ادعا می‌کند خوبی‌هایی که دارد، در شرق نیست و همه بدی‌هایی که ندارد، در شرق وجود دارد. در گفتمان شرق‌شناسی، همیشه شرق با مقایسه علم، دموکراسی، عقلانیت، ایده پیشرفت و جامعه مدنی مفروض غرب تعریف می‌شود. هر منطقه از شرق برای گفتمان شرق‌شناسی یکسان است. (Türkmen, 2018: 165)

۷- گفتمان انقلاب اسلامی و ظرفیت‌های آن برای جهان اسلام

الف. گفتمان انقلاب اسلامی

قبل از ذکر گفتمان انقلاب اسلامی و پتانسیل‌ها و امکاناتی که این گفتمان دربر دارد، باید به دو نکته در چارچوب موضوع اشاره شود. اولین نکته این است که گفتمان انقلاب اسلامی شامل ماهیت، مدینه فاضله، اهداف و هویت انقلاب است. به این معنا، گفتمان انقلاب اسلامی در واقع دارای عناصری است که انقلاب رسماً آن را پذیرفته و باید از طریق آن محقق شود. براین اساس، ممکن است بین کارنامه عملی انقلاب و آرمان‌های گفتمان آن فاصله وجود داشته باشد. نکته‌ای که در چارچوب موضوع باید بر آن تأکید شود، این

است که این مقاله مبتنی بر گفتمان انقلاب اسلامی است، نه رویه و کارنامه انقلاب. بنابراین، یکی از پیامدهای این مفروض این است: همان‌گونه که جهان اسلام به گفتمان انقلاب اسلامی نیاز دارد، انقلاب اسلامی نیز نیازمند تحقق مؤلفه‌های آن در عمل است. نکته دوم، بحث روش‌شناختی در مورد چگونگی تعریف گفتمان انقلاب اسلامی است. تاکنون کتاب‌ها و مقالات مختلفی در زمینه تعریف گفتمان انقلاب اسلامی و تبیین مؤلفه‌های آن نوشته شده است. گرچه بیشتر مطالبی که در این زمینه نوشته شده‌اند، ویژگی‌های مشابهی دارند؛ اما هریک صورت‌بندی منحصر به فردی را ارائه داده‌اند. در این نوشتار، بدون نقد مطالبی که پیش از این در این باره نوشته شده است، با مراجعه به آیت‌الله مرتضی مطهری که به عنوان ایدئولوگ این انقلاب شناخته می‌شود، گفتمان انقلاب اسلامی به اختصار و با خطوط اصلی آن معرفی می‌شود.

شهید مطهری در کتاب آینده انقلاب اسلامی به نقد سه نظریه مختلف درباره ماهیت انقلاب اسلامی پرداخته است. این ارزیابی و نقد، ابعاد گفتمان انقلاب اسلامی را نیز آشکار می‌کند. اولین نظریه‌ای که مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد، نظریه طبقاتی بودن انقلاب اسلامی است. شهید مطهری در این زمینه این نکته ظریف را مورد تأکید قرار می‌دهد که «اسلام جهت‌گیری نهضت‌های الهی را به سوی مستضعفین می‌داند، نه اینکه خاستگاه هر نهضت و انقلاب را هم منحصرأ مستضعفین می‌داند». پس از این، مطهری به رویکردی اشاره می‌کند که انقلاب را با نظریه آزادی‌خواهی تبیین می‌کند. در نهایت به نظریه معنویت می‌پردازد که برخی معتقدند، انقلاب از نظر معنوی یک انقلاب اسلامی است. مطهری هیچ‌یک از این سه نظریه را به طور کامل حذف نمی‌کند؛ بلکه بیان می‌کند که هریک، انقلاب را در یک بعد تبیین می‌کنند. به نظر وی، هم مطالبات طبقاتی، هم آزادی‌خواهی و هم عنصر معنویت، در زیر چتر اسلام متحد می‌شوند؛ یعنی همه اینها خواسته‌های اسلامی هستند و اسلام فقط دین معنویت نیست. او در این خصوص چنین می‌گوید:

ما خودمان این مطلب را می‌دانیم که اسلام یک معنویت محض، آن‌گونه که غربی‌ها درباره مذهب تصور دارند، نیست. لزومی ندارد ما درباره انقلاب امروز ایران بحث کنیم، درباره خود انقلاب صدر اسلام چگونه بود؟ انقلاب صدر اسلام که یک انقلاب اسلامی و مذهبی بود، در همان حال که انقلاب معنوی بود، انقلاب سیاسی بود؛ در همان حال که انقلاب معنوی و سیاسی بود، انقلاب مادی و اقتصادی هم بود؛ یعنی حریت، آزادی، عدالت، نبودن تبعیض‌های اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی در متن تعلیمات اسلامی است؛ یعنی آن دو بعد دیگر، بیرون از اسلام نیست.

راز موفقیت این نهضت این است که آن دو بعد دیگر هم رنگ اسلامی به خود گرفت. در جامعه ما واقعاً برای پر کردن شکاف طبقاتی مبارزه می‌شد؛ ولی در این حد مبارزه می‌شد که یک رنگ معنوی هم گرفته بود که اسلام می‌گوید نباید شکاف طبقاتی [در جامعه باشد]، اسلام می‌گوید جامعه باید جامعه توحیدی باشد، اسلام طرفدار جامعه بی طبقه است. جنبه‌های آزادی‌خواهانه هم رنگ اسلامی به خود گرفته بود. (مطهری،

۱۳۸۷: ۶۸-۶۴) شهید مطهری در ادامه این موضوع، سه عنصر ادامه دادن مسیر عدالت خواهی، احترام به آزادی ها و حفظ استقلال مکتبی را به عنوان عوامل تداوم انقلاب اسلامی برمی شمارد. (همان: ۹۴-۹۶)

ب. ظرفیت های گفتمان انقلاب اسلامی برای جهان اسلام

همان طور که در بخش خود توضیح داده شد، جهان اسلام به طور کلی در حال حاضر با دو موقعیت مواجه هست. وضعیت اول این است که به موازات تغییر مفهوم جهان اسلام و تحولات جدید ژئوپلیتیکی، مسلمانان با وضعیت جدیدی در چارچوب موازنه جدید قوا در جهان مواجه هستند. این وضعیت به خودی خود حاوی فرصت ها و تهدیدهاست. از سوی دیگر، جهان اسلام با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می کند که مانع از بهره مندی آن از این فرصت های جدید می شود. در مقایسه با تهدیدات بالقوه بخش اول، اینها تهدیدات واقعی و بالفعل هستند.

اگر بخواهیم به طور خلاصه بیان کنیم، از نظر فرهنگی، جهان اسلام امروز در نحوه تفسیر اسلام با مشکل جدی مواجه است. این مشکل پتانسیل ایجاد یک بحران معنوی جدی در جهان اسلام را دارد. به نظر می رسد، نشانه هایی از این امر هم اکنون در برخی از جوامع اسلامی نمایان شده است. از نظر اجتماعی می توان گفت که جهان اسلام به موازات معضل فرهنگی بیان شده و گسترش سبک زندگی غربی، با بحران هویت مواجه است. از سوی دیگر، به دلیل ماهیت استبدادی و تمامیت خواه اکثر رژیم های سیاسی کشورهای مسلمان، مشکل جدی آزادی در جهان اسلام وجود دارد. به این تهدیدها و مشکلات ذکر شده، ساختار طبقاتی ظالمانه رایج در جهان اسلام، بحران های اقتصادی ناشی از آن و سیاست های ناعادلانه در توزیع درآمد را نیز باید اضافه کرد. این تهدید که می توانیم آن را مشکل بی عدالتی بنامیم، قابلیت متلاشی و نابود کردن جهان اسلام را دارد.

جهان اسلام برای اینکه بتواند جایگاهی آبرومندانه و عزتمند در جهان داشته باشد، شأن درخور دین مبین اسلام پیدا کند و تمدن اسلامی را احیا کند، باید تهدیدات را خنثی و از فرصت های پیش آمده استفاده نماید. در اینجا این پرسش اهمیت می یابد که گفتمان انقلاب اسلامی چه ظرفیت هایی برای جهان اسلام دارد و چه فرصت هایی برای رهایی هژمونی غرب ارائه می دهد. پاسخ به این پرسش در تأکید بر مؤلفه های گفتمان انقلاب اسلامی است. به تعبیر آیت الله مطهری، اسلام به عنوان یک مکتب و گفتمان که هم معنویت، هم جامعه توحیدی بی طبقه و هم آزادی خواهی را در خود دارد، کاندیدی حل مشکلات و بحران هایی است که دامن جهان اسلام را فرا گرفته اند. البته باز هم به قول مطهری این مکتب و گفتمان باید اصالت خود را حفظ کند. نکته ای که در اینجا باید مورد تأکید قرار گیرد این است که مؤلفه های حیاتی گفتمان انقلاب اسلامی بدون اینکه از اصالت و مبانی قطعی خود دست بردارد، باید با نگاه به روح زمان و مکان، تجدید و بازتولید شود.

گفتمان انقلاب اسلامی با مؤلفه‌های بیان شده، بی‌تردید مبتنی بر تفسیر دینی خاصی است. این تفسیر مبتنی بر سنت حکمت اسلامی است. سنت حکمت اسلامی دارای ظرفیت‌های معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی فراوانی است. از این حیث، سنت حکمت اسلامی می‌تواند نقش مهمی را هم در حل بحران روحی و فلسفی انسان مدرن به‌طورکلی و هم در حل مشکلات مربوط به تفسیر اسلام در جهان اسلام ایفا کند. در این زمینه به‌ویژه آموزش فلسفه و عرفان که به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی از نظر کمی و کیفی در حوزه‌های علمی افزایش یافت، از یک‌سو موجب احیای این سنت فکری شد و از سوی دیگر، حکمت اسلامی را به‌عنوان پارادایم جایگزین در مقابل اندیشه‌های غربی قرار داد و در بعد فرهنگی در مقابل نظام هژمونیک، موضع اسلام‌گرایان را تقویت نمود.

در بعد اجتماعی گفتمان انقلاب اسلامی، نسبت به مسئله هویت که در جهان اسلام به بحران تبدیل شده، رویکرد جدیدی ارائه می‌دهد. این رویکرد بر هویت اسلامی و همبستگی ناشی از آن مبتنی است. انقلاب اسلامی به برکت کارکرد این هویت که قدرت بسیج توده‌ها را داشته، توانسته است بر بسیاری از مهم‌ترین مشکلاتی که با آن روبه‌رو بوده، از جمله جنگ، فائق آید. براین اساس، هویت اسلامی که از مؤلفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی به شمار می‌آید، برای جهان اسلام دارای ظرفیت مهمی است. امروزه در جهان اسلام به هویتی فراگیر نیاز است که اقشار مختلف اجتماعی و جامعه و دولت را از طریق ارزش‌های مشترک در کنار هم نگه دارد و همبستگی اجتماعی ایجاد کند.

متأسفانه جهان اسلام برای ایجاد این همبستگی اجتماعی مدت‌ها به ارزش‌های ملی‌گرایانه با تفسیرهای باستان‌گرایانه و فاشیستی که از غرب وارد شد، پناه برد. امروز به تجربه دریافته شده است که جنبش‌ها و ارزش‌های ملی و فرقه‌گرایانه نمی‌توانند هویتی فراگیر در جهان اسلام تشکیل دهند. ساختار اجتماعی کثرت‌گرایانه و موزائیک‌گونه کشورهای اسلامی، هویت‌های ملی و فرقه‌ای را ناکارآمد کرده و ضرورت وجود هویتی فراگیر را آشکار می‌نمایند. هویت اسلامی به دلیل قدرت بسیج‌گر، فراگیر بودن، کارکرد، تجربه تاریخی و تأثیر عمیقی که در جوامع اسلامی دارد، درحالی‌که ساختارها و هویت‌های چندگانه قومی، فرقه‌ای و سبک‌های جدید زندگی را در یک جامعه به رسمیت می‌شناسد، با فراگیری و جامعیت خود، هویتی وحدت‌بخش ارائه داده و از طریق این هویت، بین عناصر یادشده و بین جامعه و دولت همبستگی اجتماعی به وجود می‌آورد.

شعار اساسی گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه سیاسی و اقتصادی، آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی مبتنی بر جامعه توحیدی بی‌طبقه است. اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان اسلام امروز بیانگر اهمیت این شعارها و مؤلفه‌هاست. همان‌طور که در سطور قبل بیان شد، امروزه کشورهای اسلامی به‌طورکلی به‌وسیله رژیم‌های استبدادی اداره می‌شوند و آزادی‌خواهی سرکوب می‌شود. در روابط خارجی این کشورها نیز همین وضعیت

وجود دارد. وابستگی خارجی و اطاعت از نظام هژمونیک، از ویژگی‌های بارز این کشورهاست. کاملاً طبیعی است که اگر در کشوری آزادی در داخل سرکوب شود و این کشور وابسته به نظام هژمونیک بین‌المللی باشد، نمی‌توان در آنجا از توسعه، توزیع عادلانه درآمد و عدالت صحبت کرد. اگرچه تجربه انقلاب اسلامی امروز علاوه بر معنویت، به طور ایده آل به آزادی خواهی و عدالت خواهی که مؤلفه‌های اصلی گفتمان انقلاب تلقی می‌شود، نرسیده است و با موانع و مشکلاتی در این زمینه دست و پنجه نرم می‌کند، تأکید مداوم بر این شعارها و مؤلفه‌ها و پدید آمدن یک آگاهی جدی در این زمینه، امر مهم، انگیزه‌آفرین و زاینده کنشگری است.

جمع‌بندی

تمدن غرب بر پایه‌های رنسانس، اصلاحات مذهبی، روشنگری، انقلاب علمی و انقلاب صنعتی شکل گرفته و با مؤلفه‌هایی مانند انسان‌گرایی، عقل‌گرایی، علم‌گرایی، صنعت و فناوری، سرمایه‌داری، فردگرایی و لیبرال دموکراسی، از سایر تمدن‌های تاریخ متمایز شده است. اگرچه تمدن غرب متشکل از مؤلفه‌های ذکر شده است، اما امروزه با مؤلفه سرمایه‌داری خود برجسته می‌شود. تمدن سرمایه‌داری غرب تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر جهان را دچار بحران کرده و عنوان تمدن هژمونیک را به خود اختصاص داده است. برای اولین بار در تاریخ، تمدنی با رویکرد انحصاری در صدد تخریب و بلعیدن تمدن و فرهنگ‌های دیگر است. جهان اسلام نیز نتوانسته از این رویکرد انحصاری تمدن غرب بگریزد و از نظر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، تحت تأثیر الگوهای این تمدن و در موقعیت انفعالی قرار گرفته است.

جهان اسلام در دوران معاصر، دوره‌های مختلفی از مرحله استعمار تا مرحله استقلال نسبی سیاسی را پشت سر گذاشته است و امروزه تحت هژمونی تمدن غرب به صورت کشورهای ملی با الگوی دولت-ملت به حیات خود ادامه می‌دهد. در دوران پس از جنگ سرد، در فضای جهانی شدن، همراه با تحولات جدید ژئوپلیتیکی، جهان اسلام با موازنه قوای بین‌المللی جدیدی که شامل فرصت‌ها و تهدیدها می‌شود، مواجه شده است. جهان اسلام که تحت تأثیر هژمونی سرمایه‌داری غرب دچار بحران روانی-هستی‌شناختی و هویتی است، در این دوره بدون ارائه بدیلی برای الگوهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تمدن غرب، موقعیت انفعالی خود را حفظ کرده و با قرار گرفتن در نظام هژمونیک در قالب واحدهای مطیع و دولت-ملت‌ها سعی در حفظ موجودیت خود دارد. از آنجا که رژیم‌های سیاسی استبدادی و تمامیت‌خواه که امروزه بر واحدهای دولت-ملت در جهان اسلام تسلط دارند، بقای خود را تابع هژمونی تمدن غرب می‌دانند، برای رهایی از وضعیت منفعل و منفی فعلی، در جستجوی تمدنی هویت‌محور نیستند. با این حال، در کشورهای اسلامی، هم در نزد مردم و هم در نزد نخبگان فرهنگی و سیاسی، اقشار قابل توجهی، از موضع انفعالی کنونی آشفته و نگران بوده و به دنبال راه‌هایی برای برون‌رفت از بحران تمدنی ناشی از نظام سلطه هستند.

گفتمان انقلاب اسلامی که خود آلترناتیو و شورشی در برابر چالش‌های هژمونیک تمدنی غرب تلقی می‌شود، ظرفیت پاسخ‌گویی به بحران جهان اسلام و نگرانی‌های فوق را دارد. جدا از نظام‌های سیاسی، جهان اسلام در قالب جنبش‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، در مقابل تمدن هژمون غربی مقاومت می‌کند و گفتمان انقلاب اسلامی با دیالکتیک نظر و عمل و بازتولید خود در این فرایند، می‌تواند این مقاومت را تقویت و هدایت نماید. گفتمان انقلاب اسلامی از آنجا که حاوی مؤلفه‌هایی چون معنویت، آزادی‌خواهی و عدالت است، امروز راه‌حلی واقع‌بینانه و ایده‌آل برای رهایی جهان اسلام از هژمونی غرب ارائه می‌دهد.

برای اینکه این گفتمان به هدف بیان شده در جهان اسلام برسد، باید به عنوان یک الگو در عمل پیاده شود. کارآمدی یک شعار و گفتمان و توانایی آن در الهام بخشیدن به توده ها، در تحقق واقعی آن است. بنابراین، همان طور که امروز جهان اسلام در عمل، به گفتمان انقلاب اسلامی نیاز دارد و از فقدان آن رنج می برد، انقلاب اسلامی ایران نیز به عنوان یک آزمایشگاه، برای اینکه این گفتمان الهام بخش جهان اسلام باشد، باید آن را با همه ابعادش پیاده نماید. تحقق مؤلفه های گفتمان انقلاب اسلامی به صورت عینی و عملی در ایران، نویدبخش رهایی جهان اسلام از هژمونی تمدنی غرب خواهد بود.

الف) فارسی

۱. آدلر، فیلیپ جی (۱۳۷۳). *تمدن‌های عالم*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، نشر امیر کبیر.
۲. باومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۰). *جریان‌های اصلی اندیشه غربی*، ترجمه کامبیز گوتن، تهران، نشر حکمت.
۳. حنفی، حسن (۱۳۸۴). «چالش‌های هفت‌گانه جهان اسلام»،
۴. <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3814/4052/26878>، چالش‌های هفت‌گانه جهان اسلام
۵. کومار، کرشنار (۱۳۸۲). «مدرنیته و کاربردهای معنایی آن»، *مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه و تدوین: حسین علی نودری، تهران، نشر نقش جهان.
۶. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). «آیا مدرنیته یک پروژه غربی است؟»، *مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه و تدوین: حسین علی نودری، تهران، نشر نقش جهان.
۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *آینده انقلاب اسلامی ایران*، تهران، انتشارات صدرا.
۸. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱). «رهیافتی بر تجددگرایی، سنت‌گرایی و پساتجددگرایی»، *مدرنیته، روشنفکری و دیانت*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

ب) ترکی

۱. Aydoğmuş, Benan, Küresel Totalitarizm Koşullarında Direnen Öznenin Ontolojisi, İstanbul Bilgi Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü, ۲۰۱۲. (Yüksek Lisans Tezi)
۲. Davutoğlu, Ahmet, "Medeniyetlerin Ben-idrâki". *Divan: Disiplinlerarası Çalışmalar Dergisi* (۱۹۹۷): ۱-۵۳.
۳. Davutoğlu, Ahmet. "İslam Dünyasının siyasî dönüşümü: Dönemlendirme ve projeksiyon". *Divan: Disiplinlerarası Çalışmalar Dergisi* (۲۰۰۲): ۱-۵۰.
۴. Dikici, Erkan, Doğu-Batı Ayrımı Ekseninde Oryantalizm ve Emperyalizm, *Tarih Kültür ve Sanat Araştırmaları Dergisi*, Vol. ۳, No. ۲, June ۲۰۱۴.
۵. Dirlik, Arif, Postkolonyal Aura: Küresel Kapitalizm Çağında Üçüncü Dünya Eleştirisi, (Çev: Galip Doğduaslan), Boğaziçi Üniversitesi Yayınları, İstanbul, ۲۰۰۵.
۶. Gramsci, Antonio, *Hapishane Defterleri: Tarih, Politika, Felsefe ve Kültür Sorunları Üzerine Seçme Metinler*, Çev. Kenan Somer, Onur Yayınları, İstanbul, ۱۹۸۶.

۷. Kanbir, Özgür , Dikkaya, Mehmet . "İslam Dünyasının Geri Kalma Nedenleri Üzerine Bir Analiz". İktisadi İdari ve Siyasal Araştırmalar Dergisi ۷ / ۱۹ (Ekim ۲۰۲۲) . <https://doi.org/10.25204/iktisad.1023798>.
۸. Küçükcan, Talip, "Modernleşme ve Sekülerleşme Kuramları Bağlamında Din, Toplumsal Değişme ve İslâm Dünyası". İslam Araştırmaları Dergisi / ۱۳ (Ocak ۲۰۰۵): ۱۰۹-۱۲۸.
۹. Özer, Güngör, “۲۱. Yüzyılda Küresel Hegemonya Kavramı ve Çin Halk Cumhuriyeti. Örneği” Siyaset Bilimi ve Uluslararası İlişkiler Anabilim Dalı, ۲۰۱۹. (Doktora Tezi)
۱۰. P. Shoemaker ve S. Reese, İdeolojinin Medya İçeriği Üzerinde Etkisi, Medya Kültür Siyaset, Der. Süleyman İrvan, Ark Yayınları, Ankara, ۱۹۹۷.
۱۱. Safa Kılıçlıoğlu ve Nezihe Araz, Meydan Larousse Ansiklopedisi, ۵. Cilt, Hakkı Devrim (ed.), Meydan Yayınevi, İstanbul, ۱۹۷۹.
۱۲. Said, Edward, Oryantalizm, trc. Nezihe Uzel, İrfan Yayınevi, İstanbul ۱۹۹۸.
۱۳. Sönmezoğlu, Faruk, Hegemonya, Uluslararası İlişkiler Sözlüğü, Der Yayınları, İstanbul, ۲۰۱۰.
۱۴. Topcan, Ö. "Batı Medeniyeti Gölgesinde Ötekilerin ". Türk Dünyası Araştırmaları ۱۲۶ (۲۰۲۰): ۳۴۷-۳۶۸.
۱۵. Türkmen, Sabri . "Oryantalizmin Doğuşu Algısı". İnönü Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Dergisi ۹ / ۲ (Aralık ۲۰۱۸).
۱۶. Wallerstein, Immanuel, Liberalizmden Sonra, (Çev: Erol Öz), Metis Yayınları, ۱.basım, İstanbul, ۱۹۹۸.
۱۷. Yılmaz, Sait, (۲۰۱۶). ABD Hegemonyası.
[http://usam.aydin.edu.tr/ABD_HEGEMONYASI\(2016\).pdf](http://usam.aydin.edu.tr/ABD_HEGEMONYASI(2016).pdf) (Erişim Tarihi: ۱۰ Aralık ۲۰۱۶)

(ج) انگلیسی

۱۸. Thomas J. Volgy vd., Resistance to Hegemony within the Core, Matthew B. Ridgway Center for International Security Studies, University of Pittsburgh, ۲۰۰۵.
۱۹. Smith, David, Hinduism and Modernity, Blackwell Publishing, Cornwall, ۲۰۰۳

مبانی قرآنی گفتمان انقلاب اسلامی (جهاد تبیین)

و مقایسه آن با گفتمان لیبرالیسم

محمدباقر فرضی^۱

چکیده

انقلاب اسلامی ایران، به عنوان یکی از رخداد‌های بزرگ قرن بیستم، نقطه عطف مهمی در تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی معاصر است که تاکنون از ابعاد و زوایای مختلف مورد تحلیل قرار گرفته است. بررسی مبانی قرآنی گفتمان انقلاب اسلامی و مقایسه آن با گفتمان تمدن لیبرال غربی، موضوع این پژوهش است. در این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی و با استناد به منابع علمی، تلاش شده است، به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که مبانی قرآنی گفتمان انقلاب اسلامی به چه ترتیب بوده است و چه تفاوتی با گفتمان لیبرالیسم دارد؟ نتایج حاصل از مطالب این پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان انقلاب اسلامی، با رویکرد به احیای معنویت و دین‌گرایی در دنیای مملو از مکاتب مادی، شرایط جدیدی را مبتنی بر مبانی الهی و قرآنی شکل داده است که عبارت‌اند از: خدامحوری، عقل‌محوری، ولایت‌محوری، دین‌محوری و نگرش جامع به حیات بشری و سرنوشت او. این گفتمان، ضمن گشودن دریچه‌ای از قدرت معنویات و باورهای دینی به دنیای معاصر متفاوت از مبانی نظام فکری سیاسی لیبرالیسم که با تفکرات الحادی، خداگریزی و انسان‌محوری بر جهان استیلا یافته بود، دوره‌ای متفاوت از ادوار گذشته را ترسیم کرد و با تشکیل و تدویم حکومت اسلامی بر پایه معیارهای فرهنگ دینی و اسلامی، مسلمانان را به آغوش اسلام بازگرداند و در نتیجه، ارائه مدل بدیل در برابر مدل سیاسی حاکمیت غرب در جوامع اسلامی را ممکن ساخت و همین امر چالش‌های جدی را برای نظام سلطه و فرهنگ لیبرال-دمکراسی غرب فراهم آورد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، توحیدمحوری، دین‌مداری، ولایت‌محوری، عقل‌محوری.

^۱ . هیات علمی جامعة المصطفی - mb_farzi@miu.ac.ir